

فردوسی و شاهنامه

(۶)

آل بویه - ملوک قسمت غربی ایران که مثل خاور و خراسان معرض تهدید مصائب و بلیات نبود تا آنزمان مشهور بحمايت از ادیبان عربی و فارسی شده بودند. میتوان تصور کرد، که امکان یافتن قدر و ارج شناسان شایسته برای منظومه خود در غرب باید در مخیله شاعر بوجود میآمده است، پس از بوجود آمدن هم، منجر به میل عملی نمودن میشده است. کوشش برای عملی کردن، اگر چنین امری واقع شده باشد (اعم از مسافرت شخصی، یا ارسال منظومه)، منتج به موفقیت نگردیده است. در شاهنامه و بطور کلی در منابع هیچ اثری از رابطه شاعر با آل بویه وجود ندارد. اگر هم عمیقتر در این مسئله غور کنیم، علت آن معلوم است.

آل بویه - شیعه و از ایرانیان شعیبی بوده و در نظر اول چنین تصور میشود که آنها باید ارج و قدر شاهنامه را هم از لحاظ جمال پسندانه و هم از لحاظ سیاستی که خود این امر حلال موضوع بود، بخوبی میشناختند. لیکن مخصوصاً بهمین علت که آل بویه سیاستمدار بودند نمیتوانستند هدیه فردوسی را بپذیرند.

تمایل ضد تورانی برای غرب ایران در آنزمان تا حد زیادی بی مورد بوده، جنبه حاد حیاتی نداشته است، چنانکه برای ماوراءالنهر و خراسان بوده است، آنها نه فقط برای فتودالهای اهل سیاست، بلکه برای توده های کثیر و وسیع مردم نیز همان حال را داشته است.

تمایل ضد عربی هم با وضع سیاست خارجی که بر قرار گردیده بوده (اسارت مسالمت آمیز عباسیان) بهیچوجه برای آل بویه قابل قبول نبوده

است. ضمناً باید گفت که قسمت اعظم اهالی و اتباع آل بویه، عبارت بوده‌اند از ایرانیان پیرو قوانین عرب، آرامیان و عربهای عراق. مهمتر از همه - نمایل ملت با منافع فتودالهای غربی و شرقی یکسان مطابقت نداشته است.

بالاخره از لحاظ جمال پسندانه هم درك شاهنامه، یعنی اثری که - انتقال ادبیات را بزبان ملی فارسی (دری) شکل میداد و قالب ربز میگرد، اصولاً برای معادل بسیط دموکراتیک خاور نزدیکتر بود. زیرا باختر در عمل انتقال ادبیات بزبان ملی (که از حیث دور نمای ادبی خود از خاور سرچشمه میگزنت) عقب مانده بود، همانطور که در ترکیب و تشکیل وضع اجتماعی و سیاسی هم عقب مانده بود.

«تبری جستن» فردوسی از منظومه قدیمی در مقدمه منظومه جدید مضمون صادر همین دشوارترین سالهای آشفته‌گی بیشتر قابل فهم میبود. از لحاظ روانشناسی حتی اختصاص دادن منظومه، یعنی آن نسخه‌ای که با اصطلاح «نسخه دوم اصلاح شده» نامیده میشود به امیرخان لنجان واقع در نزدیکی اصفهان قابل فهم می بود. شاعر از باختر مابوس شده، در خاور هم هنوز رزنه امیدی نمیدیده، میتواند است از فرض حرمان نسخه منظومه را (که بهیچوجه نسخه تازه نبوده است) به امیری که با و پناه داده بوده است، بدهد... این واقعه (اگر چنین واقعه‌ای بوده است) در سالهای ۹۹۸-۹۹۹ رخ داده است. بعد وقایع کم و بیش واضح جریان یافته است: در همان سال ۹۹۹ سر نوشت خاور بطور نهائی تعیین گردیده است. سلطان محمود غزنوی مالک الرقاب و وارث مملکت سابق سامانیان و در معنی تمام مملکت ایران شده است.

مرا آخر خفته بیدار گشت

چو دانستم آمد زمان سخن

کنون نو شود روزگار کهن

نهاد امید شاعر بارور گشته بمنظومه خود رجوع میکند (بدیهی است اگر «تبری جستن» هم بوده، فراموش شده است!) او آنرا برای تقدیم به «مالک الرقاب جدید خاور و باختر» تنظیم میکند. لیکن در این مورد هم چنانکه میدانیم شاعر با یاس و حرمان سخت مواجه میگردد. افسانه‌های مربوط به فردوسی مخصوصاً بعلت فقدان مدارک مسلم وجود آمده و اغلب اوقات خطوط واقعی سیما یا نکات حقیقی تمثال را تیره و مبهم میکند ولی همیشه بیشتر حاکی از روش قشرهای مختلف جامعه

فتودال، و بطور کلی رفتار ملت نسبت بمولف شاهنامه شعر محبوب و با عظمت خود میباشد و در باره خود فردوسی حاکی از مطالب زیادی نیست. «شاهنامه» - کتابی است که اهمیت سیاسی عظیم دارد و رفتار نسبت بآن و مولف آن همیشه اسامی سیاسی بوده است.

از تعداد زیادی قصه که در اطراف نشان شعر بوجود آمده، ماحق داریم یکی را انتخاب کنیم و آن افسانه اسسی در باره «شاعر و سلطان است» که ضمناً قدیمترین افسانه هم میباشد: بوجود آمدن آن تقریباً هم عصر وقایعی است که افسانه بآن مربوط است. و قعاً هم، حتی در قدیمترین منبع کتبی باز کر نام فردوسی (تاریخ سیستان متعلق با واسط سده یازدهم که نویسنده آن معلوم نیست) ماگونی هسته افسانه آئنده را می یابیم. و آن داستان مبسوطی است در باره برخورد شاعر با سلطان هنگام خواندن شاهنامه و در باره فرار فردوسی از غزنه و مرگ او در غربت.

سابقه کهن افسانه گواه اهمیت سیاسی منظومه است، همچنین گواه این است که اگر هم قشرهای وسیع مردم به سر نوشت آن علاقمند نبوده اند (در سده یازدهم و حتی دوازدهم و سیزدهم صحت در این خصوص هنوز خیلی زود بوده است).

ولی محافل مهم و گوناگون جامعه فتودالی آن زمان که اکثر اشدت مخالف، حتی دشمن محمود و مسکت داری سده های ۱۱ - ۱۲ غزنو-ویان بوده اند، بسر نوشت منظومه علاقه وافز ابراز مبداهته اند. محافل مذکور در درجه اول عبارت بودند از اشراف قدیمی دهقانان ملک و همچنین فتودالهای بزرگ محلی.

بدیهی است در جامعه فتودالی آن زمان تمایلات و طرز سنجش دیگر سیاست محمود هم بود، مثلاً در بین اشراف نظامی تازه غزنویان. بقرا معلوم در برخی محافل شهری - بازرگانان - پیشه وران - رفتار نسبت بمحمود بیشتر جنبه مثبت داشت. مثلاً در قسمتی از نوشته های اولیه سوفیاری حتی دیده میشود که محمود را بعنوان «سلطان عادل» ستوده اند.

این حقیقت که دیگر در اثر کتبی کهن - متعلق به سده یازدهم - هسته افسانه آئنده وجود دارد، نشان میدهد که بعضی محافل فتودالی دشمن غزنویان پذیرفتن شاهنامه را در غزنه برای مقاصد و منظورهای خود مورد استفاده قرار داده اند. از روش استهزائی نسبت به محمود ایبار جداگانه ای تولید میگردد که از قول شاعر نقل میشود. این ابیات مانند

گلوله برفی در ظرف دو سه سده متراکم و انبوه شده مبدل به: هجویه فردوسی برای سلطان محمود، « بتعداد بیش از صد بیت گردیده که ضمیمه نسخه‌های خطی و چاپی منظومه شده است .

بهر صورت افسانه پس از آنکه بوجود آمده لکه‌های سفید را شرح حال شاعر بزودی پر کرده و با ذوق و برق خود جایگزین آن مطالب اندک واقعی گردیده است که شاید در منابع بدوی بوده است. با مرور زمان مضامین جدید، گاهی خیالی‌افانه یا فولکلوری شایع هم وارد افسانه اساسی میشده است .

مدتی مدید افسانه اساسی خیلی ساده جایگزین شرح حال فردوسی بوده است: شاعر بجای طلای موعودسکه‌های نقره پادشاه میگیرد (اظهر دو سطر یعنی یک بیت منظومه، مجموع ابیات هم شدت هزار است). شاعر این امانت را تحمل نکرده هدیه سلطان را رد میکند، آن مبلغ مهم (سه کیسه نقره) را بین قاصد سلطان و حامی و فروشنده مشروب مبرد تقسیم میکند؛ هجویی در باره سلطان حریص پست نژاد مینویسد و از بیم خشم ملک فرار میکند. این افسانه با حکایتی در باره « هدیه سلطان پشیمان » که دیر رسیده بوده در باره طلای موعود تکمیل میگردد و به طوس ارسال میشود ولی در روز تشییع جنازه و دفن فردوسی رسیده است و این حکایت با اساس مطلب بکلی مغایر است .

در رفتار استهزائی و هجائی نسبت به سلطان محمود، شان ادب پرور تاجدار را بیش از همه با اشاره به خست او میشد تزیین کرد، در مقابل سخاوت، که بر حسب سنت مورد مدح شاعران واقع میشود .

بعدها استهزاء هجائی محمود با بزرگ نمودن تمثال شاعر و ایجاد هاله نورانی در اطراف نام او، که برور دهور و قرون بتام معنی ملی شده، توأم بوده است. هنگامی هم که پس از گذشتن سده‌ها تمثال واقعی سلطان غزنه بدست فراموشی سپرده شده است، افسانه اساسی بمنزله افسانه‌ای در باره شاعر بزرگوار شده است. منظور از این افسانه عظمت تمثال فردوسی بوده، ولی از حیث ماهیت، او را فقیر و حقیر کرده است، زیرا تمام حقیقت « اختلاف » را منجر به مسئله پادشاه نموده است. این جنبه دیگر افسانه در سال ۱۹۳۴ در ایام جشن هزاره شاعر در تهران، در موقعیکه فیلمی نمایش داده میشد، که در آن فردوسی بعنوان جوینده صلّه

عالی معرفی گردیده بود، که از مشتری خمیس بوسیلهٔ هجو زنده انتقام کشیده بود، بنحو خیلی درخشان نمایان گردید. این فیلم جامعهٔ ترقیخواه کشور را سخت متغیر و بر آشفته کرد.

اگر فسانه‌ها یا نیه افسانه‌ها مجموعاً و توأمآ با اختلاف آنها بررسی بشود، بطور کلی بدون تردید حاکی از عظمت روز افزون تمثال فردوسی در نظر وسیع‌ترین قشرهای مردم است. در میان این افسانه‌ها و حکایتها انواع مطالب مختلف وجود دارد: نزدیک بحقیقت و خیالافانه، ظریف و خشن، عمیق و ساده لوحانه، لیکن خود و نور این افسانه‌ها و منظور عمومی آنها گواه رفتار ملت نسبت بنام با عظمت شاعر خود میباشد، اعم از اینکه حکایت مربوط به فردوسی کودک باشد، که گریه و زاری او را تمام جهانیان میشوند، یا حکایت آمدن فردوسی به غزنه و مشاعرۀ او با شاعران (عم از اینکه در نقاشی: مینیاتور یا نقشهای دیگر تجسم یافته باشد)، در بارۀ سر فرود آوردن رقیبان در مقابل استادی فردوسی، که حتی خود عنصری «ملك الشعراء» هم جزو آنان بوده و مدیحهٔ بر شور در وصف فردوسی از او نقل قو می‌شود:

اونه استاد بود و ما شاگرد او خداوند بود و ما بنده!

مسئلهٔ رفتار واقعی شاعر غزنه نسبت به مولف شاهنامه مسئله بسیار جالب توجه و بفرنجی است و ما در فصل آینده تا حدی در این مورد بحث خواهیم کرد.

اختلافات افسانه‌ها با یکدیگر و همچنین افسانه‌ها با واقعیت حقیقی تاریخی چشم می‌خورد. طبیعی است که این اختلافات رفع شدنی نیست. لیکن در صورت اندیشیدن دربارهٔ این اختلافات، با تطبیق آنها، مشاهده میشود که رفتار قشرهای مختلف جامعه نسبت به محمود متضاد و مختلف است، ولی قدرشناسی از شاعر و منظومۀ او یکسان است.

یکی از شقوق اولیهٔ افسانه «بفتح محمود» راماد در روایات نظامی عروضی می‌یابیم. این مطلب موضوع معروفی است که وارد متن «چهارمقاله» شده است. با استناد به منبع آن «از قول معزی شاعر». در آنجا محمود هنگام مراجعت با عساکرش از یکی از اردو کشی‌هایش بپندوستن در تنگۀ کوهستانی در سر راه خود به قلعه‌ای میرسد که سد راه است. سلطان در انتظار جواب پیشنهاد خود مبنی بر تسلیم کردن راه عبور قشون در تشویش و نگرانی است. وزیر همراه «حسن» میمندی این بیت را میخواند:

اگر جز بکام من آید جواب ، من و گرز و میدان افراسیاب ؛
 سلطان از وزیر اطلاع حاصل میکنند که این سطور « شهامت‌زا »
 را « فردوسی بد بخت رنجیده از ما » نوشته و ساخته است (افسانه‌آسافی
 وزیر مزبور را بعنوان دشمن شاعر مجسم مینماید)... سلطان متأثر گردیده،
 پس از مراجعت به غزنه طلای موعود را برای او میفرستد .

قطعه شکوائیه‌ای هم ، که با استفاده از بیت عنصری به فردوسی نسبت
 داده میشود همینطور با افسانه‌آسافی در باره «هجو» مخالفت دارد . بر
 طبق قطعه مذکور فردوسی عدم موفقیت خود را در دربار محمود بهلت بی
 طالبی و بد اقبالی میداند : خجسته در گه محمود زابلی (غزنوی) دریا
 است ، ولی او، یعنی فردوسی شده بدریا ، غوطه زده نجسته در ، پس « گناه
 بخت من است این ، گناه دریا نیست ؛ » . فساد امتناع خلیفه القادر بالله از
 تسلیم فردوسی که از بیم غضب محمود گریخته بوده است . سلطان محمود
 نیز با تاریخ واقعی کاملاً مغایرت دارد . خلیفه در جواب سلطان خشمگین
 سه حرف نوشته است : « الف لام میم » ، یعنی اشاره کرده است (در
 محافل ادبی و سیاسی این رسم « تلمیح » معمول بوده است) به سوره ۱۰۵
 قرآن : « مگر توندیدی که خداوند تو با اصحاب فیل چگونه رفتار کرد؟ ... »
 سوره حاکی از هلاک قشون حبشه در اطراف مکه است که پرندگان بنام ابابیل
 که خداوند فرستاده بود آنها را شکست دادند ... نمونه استفاده خشن یا
 سوء استفاده از نام فردوسی عبارت است از حکایتی که در ایران در سده
 هفدهم « اولتاری » معروف در فصل ۱۷ « سفرنامه » خود نوشته است .
 در آنجا چنین ذکر شده است که « شاه محمود » صله اشعاری را که « به
 شاعر نامدار فردوسی » سفارش داده ، طبق وعده نبرداخته است . شاعر
 هم اشعاری برای شاه فرستاده در آن اشاره کرده است که او از نژاد شاهان
 نیست ، مادر شاه بختیای خودش اعتراف کرده : محمود - پسر نانوی
 دربار است . مادر به پسرش نصیحت میکند که « مق السکوت شاعر از همه
 چیز مطلع را پردازد . بدین نحو افسانه‌ای که سر چشمه و منبع اصلی
 آن رفتار استهزائی نسبت به سلطان محمود بوده ، در ظرف چند سده (اصولاً
 تا آغاز سده ۱۶) در ادبیات بعنوان مجموعه افسانه‌ها و نیمه افسانه‌هایی
 که باطناً مغایر و مخالف بوده شکل و ترکیب یافته و جای شرح حال
 حقیقی شاعر را گرفته است . در این مجموعه متأخر بخود محمود بالاخص
 خیلی کم ابراز توجه شده است . در جریان قرون بتدریج شکل سلطان با

ماهیت و باشکوه محو میگردد، اگر هم حفظ شده است، فقط بنوان
 زمینه ضروری برای نشان دادن عظمت شاعر والا مقام ملی بوده، که از
 ازمته بسیار بید تمثال سر فزایش نمایان است. شاید، جامی شاعر معروف
 ایران خاوری (۱۴۱۴-۱۴۹۲) در شعر معروف در « بهارستان » خود
 این فکر را ساده تر و درخشانتر از همه بیان کرده باشد :

درخشندگی و شهرت محمود رفت، اکنون درباره او چه میدانیم ؟ -
 اینکه او نتوانست قدر فردوسی را بشناسد .

گذشته از خود افسانه‌ها، در مطالب منابع، اشارات زیاد به برخی
 حقایق هست که از لحاظ ماهیت، و اما امکان پذیر است، ولی آنها با
 یکدیگر رابطه ندارد، اغلب اوقات متضاد و مغایر یکدیگر است، غالباً
 افسانه آنها را مبهم کرده است. از حیث ماهیت، ما نه میتوانیم با اطمینان
 کامل رد نمائیم و نه میتوانیم آنها را وارد شرح حال واقعی فردوسی کنیم .
 این مطلب را هم تذکر بدهیم که این حقایق میسر هم، بطور کلی
 مانند افسانه‌ها، تمثال شاعر را عظمت میدهد، آن را پست و حقیر نمینماید.
 در مجموعه مدارک در باره فردوسی - چه واقعی، چه مورد شک چه افسانه
 - هیچ چیز وجود ندارد، که لکه‌ای بر تمثال شریف و نجیبانه شاعر وارد
 نماید. در هر صورت در حقایق واقعی و هاله‌ها آلود افسانه‌ها و مهمتر از
 همه در اثر جاویدان موجود، تمثال پاک، دقیق و با عظمت شاعر در مقابل
 ما با مناعت نمایان میشود و بی اختیار دلمان میخواهد با این کلام پوشکین
 بیان مقصود کنیم :

« با قلبی مشوش سایه پیر با عظمت را احساس میکنیم » .

(دنباله دارد)

اگر بر ناتوانان خشمگین شوی دلیل بر اینست که قوی نیستی . میل
 دارم هر جوانی را وادار کنم که بعنوان مقدمه تشکیل خانه برای خود مجموعه‌ای
 از کتب داشته باشد که روز بروز بر تعداد آن بیفزاید و در زندگی خود
 از آن استفاده کند .

همه چیز آماده است اگر عقل ما نیز چنان باشد . (شکسپیر)

پهر کسیکه بخواد موفق شود میگویی : اخلاق نیک رادر خود پرورش

(هورت)

بده .